

## محمد مهدی مصححی

### استحاله

خورشید  
جابه جا شد و  
مغرب  
آشفته و عاقبت  
غربت  
غبار شد.

از هول این حوالی  
فردا  
نشست  
امشب  
شب رفت  
از غروب  
شبها  
که پا به راه  
شناور  
درهاله های ماه  
تب ریخت  
از تنم  
غرق عرق شدم  
\*\*\*

خورشید  
جابه جا شد و  
مشرق  
در من  
جلا گرفت  
شفاف تر از آه  
به چشمه های پگاه  
تبخیر می شود  
روحم  
درون شبینمها  
تطهیر می شوم  
میان نرگسها  
\*\*\*  
شفاف تر از آه  
اکنون  
شناورم.